

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۲۰ و ۲۱، زمستان ۹۳ و بهار ۱۳۹۴، ویژه فلسفه و کلام

## نقش محبت اهل بیت علیهم السلام در کمال انسان و رشد فضائل اخلاقی

### از دیدگاه علامه طباطبائی و علامه بحرانی

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۴/۵/۲۸

کریم شامی\*

#### چکیده

با توجه به اینکه مراد از اهل بیت علیهم السلام طبق روایات متعدد علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و فرزندان آنها می‌باشند و اینها انسان‌های کامل از هر جهت هستند و برای اینکه انسان بخواد به یک انسان کامل تبدیل شود، لازم است که به انسان‌های کامل چنگ بزند و تا آخر عمر از آنها فاصله نگیرد. یکی از راه‌هایی که انسان می‌تواند به کمال واقعی برسد، عشق ورزیدن به انسان‌های کامل است، محبت به آنها در رسیدن انسان به کمال واقعی اثراتی را در پی خواهد داشت. از طرفی دیگر محبت به اهل بیت با وجود موانع محبت نسبت به آنها امکان پذیر نخواهد بود. زیرا موانع محبت جلوی تحصیل آن را خواهد گرفت و در نتیجه باعث جلوگیری از ایجاد این اثرات خواهد شد. بنابراین، انسان باید در وهله اول، موانع محبت را از خود برطرف سازد تا بتواند عاشق واقعی آل محمد باشد، که در این صورت آثار محبت به آنها در هر دو جهان نمایان خواهد شد. در این مقاله تأثیری که عشق به اهل بیت در خوشبختی انسان خواهد داشت از نظر علامه طباطبائی و علامه بحرانی بررسی شده است. تأثیر محبت به اهل بیت که در این مقاله توضیح داده شده عبارت است از:

۱. هدایت
۲. سعادت بدی
۳. ثبات قدم
۴. اطاعت و تبعیت
۵. تقرب به خدا.

واژه‌های کلیدی: محبت، اهل بیت، کمال، انسان، اخلاق.

\* کارشناسی ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

## مقدمه

هر کار نیک و بدی در دنیا و آخرت آثار و نتایجی دارد؛ یعنی کارهای نیک، برکات و درجاتی را به همراه داشته و کارهای بد موجب سقوط انسان و رسیدن به درکاتی در دو عالم می‌باشد. دوستی و دشمنی اهل بیت علیهم‌السلام نیز از این قاعده کلی بیرون نیست؛ یکی از کارهای خوب که آثار خوبی را هم به دنبال دارد، عشق ورزیدن به اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. چرا که عشق به اهل بیت علیهم‌السلام زمینه ساز عشق به خداوند است و این عشق است که همه خوبی‌ها و سعادت‌ها و کمالات را به دنبال دارد. دوست داشتن اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مهر ورزیدن به ارزش‌های والای الهی می‌باشد. هدف از آفرینش انسان‌ها که رسیدن به قله‌های رفیع کمالات معنوی و انسانی است، بدون مودت اولیای الهی امکان پذیر نیست و به همین خاطر تقرب به خدا و رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی با عشق به اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عجین شده است.

بنابراین اگر بخواهیم آثار و برکات عشق و محبت به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بشناسیم و به آنها دست پیدا کنیم، باید با آنها ارتباط قوی داشته باشیم که بهترین نوع ارتباط با اهل بیت علیهم‌السلام همان محبت و مودت می‌باشد، که یک رابطه قلبی و درونی است. هر قدر محبت و دلباختگی و ارتباط قلبی با ائمه اطهار علیهم‌السلام بیشتر باشد، تبعیت و هم‌رنگی و همراهی و همدلی با آنها نیز بیشتر خواهد شد و باعث می‌شود تاثیر فراوانی در وجودمان داشته باشد. در این مقاله به برخی از کارکردهای عشق به اهل بیت علیهم‌السلام در نیل به کمال انسانی از دیدگاه علامه طباطبایی و بحرانی می‌پردازیم:

## ۱. هدایت

سلیم بن قیس گوید: شنیدم علی علیه السلام می فرمود: (و این هنگامی بود) که مردی نزد آن حضرت آمده بود و باو عرض کرد: کمتر چیزی که بنده به سبب آن مؤمن شود چیست؟ و کمتر چیزی که بنده بوسیله آن کافر گردد چیست؟ و کمتر چیزی که بنده با آن گمراه است چیست؟ حضرت به او فرمود: اما کمتر چیزی که بنده بدان مؤمن است آنست که خدای تبارک و تعالی خودش را به آن بنده بشناساند پس (آن بنده) به فرمانبرداری برای او اقرار کند، و سپس پیغمبرش صلی الله علیه و آله را به او بشناساند پس به فرمانبرداری او نیز اقرار کند، و (هم چنین) امام و حجت خود را در زمین، و گواهی را بر خلق به او معرفی کند، و برای او هم به فرمانبرداری اعتراف کند، (سلیم گوید): من عرض کردم: ای امیر مؤمنان و اگر چه همه چیز را بجز آنچه بیان فرمودی نداند؟ فرمود: آری در صورتی که هرگاه دستوری به او دهند اطاعت کند، و اگر نهی کردند نکنند. و کمتر چیزی که بنده بسبب آن کافر گردد آنست که کسی چیزی را که خدا از آن نهی کرده است پندارد که جایز است و خدا به آن دستور داده (یعنی بدعتی در دین گذارد)، و این معنی را دین خود کند و به آن بماند، و پندارد که خدای را که به آن کار بپندار خودش دستور داده پرستش کند، (در حالی که) جز این نیست که شیطان را پرستش کند. و کمتر چیزی که بنده بواسطه آن گمراه شود اینست که حجت خدای تعالی و گواهی را بر بندگانش نشناسد (یعنی) آن کس را که خدای عز و جل دستور به فرمانبرداریش داده، و ولایتش را فرض و واجب فرموده، سلیم گوید: من عرض کردم: ای امیر مؤمنان آنان یعنی حجت و گواهان را برایم توصیف کن، فرمود: آنها کسانی هستند که خدای عز و جل آنها را قرین خود و پیغمبرش ساخته و فرموده است: «ای آنان که ایمان آورده‌اید خدا و رسول و اولیاء امر خود را فرمانبرید» (نساء (۴) / آیه ۵۹) عرض کردم: ای امیر مؤمنان خدا مرا بفدایت کند برایم واضح کن (و آشکارتر بیان فرما) فرمود: آنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه‌اش روزی که خدای عز و جل قبض روحش فرمود (و او را بنزد خودش برد) فرمود: من همانا دو چیز در میان شما

می‌گذارم که پس از من هرگز گمراه نشوید تا مادامی که به آن دو چنگ زنید: کتاب خدا، و عترتم که اهل بیت (و خاندان) منند زیرا خدای لطیف و آگاه به من سفارش کرده که آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو (انگشت که با هم برابرند) و دو (انگشت سبابه خود را بهم چسباند و نمی‌گویم مانند این دو انگشت- و انگشت سبابه و وسطی را بهم چسباند). (یعنی با هم برابرند و این طور نیست) که یکی بر دیگری پیش باشد (و جلو افتد) پس به هر دوی اینها چنگ زنید تا نلغزید و گمراه نشوید، و برایشان جلو نیفتید که گمراه شوید (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، صص ۱۰۶-۱۰۷).

از این مطالب فهمیده می‌شود که یکی از اثرات محبت به اهل بیت علیهم‌السلام نجات و هدایت یافتن از ضلالت و گمراهی است. هر کس تا آخرین لحظه عمرش با اهل بیت علیهم‌السلام باشد و از آنان دور نشود هیچ وقت گمراه نخواهد شد، چرا که آنان معصوم هستند و هیچ اشتباهی از آنان سر نمی‌زند و با نشان دادن راه صحیح از جانب آنان و حرکت کردن در صراط مستقیم و بدون لغزش در این راه نجات می‌یابد و به سعادت ابدی و کمال واقعی خواهد رسید. اما اگر کسی، از آنان روی گرداند هلاک خواهد شد و شقی‌ترین افراد خواهد گردید.

## ۲. سعادت ابدی (بالاترین درجات بهشت)

علامه طباطبایی در المیزان می‌فرماید:

[مراد از هدایت مؤمنین به ایمانشان، و اشاره به رابطه بین ایمان و عمل و آثار هر یک]

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ..."; کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند پروردگارشان آنها را در پرتو ایمانشان هدایت می‌کند ... (یونس (۱۰) / آیه ۹).

این آیه شریفه بیان‌گر عاقبت امر مؤمنین و پاداشی است که خدای تعالی در برابر پذیرفتن دعوت او و اطاعتش می‌دهد. می‌فرماید: آن پاداش اینست که خدای سبحان چنین کسانی را به ایمانشان هدایت می‌فرماید. و معلوم است که منظور از این هدایت، هدایت به سوی پروردگارشان است، چون کلام، درباره عاقبت امر کسی است که امیدوار لقاء الله است، هم چنان که خدای تعالی خودش فرموده: "وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ"؛ خدای تعالی هر کسی را که به سوی او رجوع کند به سوی خود هدایت می‌کند (رعد (۱۳) / آیه ۲۷). و مسلماً ایمان اگر آدمی را هدایت می‌کند، به اذن خدا به سوی خدا هدایت می‌کند، و نیز اگر مؤمنین به سوی حق و یا به سوی صراط مستقیم و یا هر چیز دیگری که قرآن کریم مشتمل بر آن است، هدایت می‌کنند در حقیقت به وسائل و مدارجی هدایت می‌کنند که این مدارج سرانجام منتهی به خدای تعالی می‌شود.

هم چنان که باز خدای تعالی فرموده: "وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ"؛ و محققاً منتهی الیه همه حرکت‌ها به سوی پروردگار تو است (نجم (۵۳) / آیه ۴۲). در این آیه سؤالی به ذهن می‌رسد و آن این است که چرا مؤمنین را به ایمان و اعمال صالحه توصیف کرده، ولی هدایت به سوی خودش را تنها به ایمان نسبت داده؟ جوابش این است که تنها عاملی که بنده خدا را به مقام قرب بالا می‌برد ایمان است، و اعمال صالح در آن نقشی ندارد، تنها نقش اعمال صالح یاری ایمان و به نتیجه رساندن ایمان در بعد عمل است.

هم چنان که خدای تعالی فرموده: "يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ"؛ خدای تعالی از میان شما کسانی را که ایمان دارند بالا می‌برد و نیز کسانی که موفق به داشتن علم شدند به درجاتی بلند می‌رساند (مجادله (۵۸) / آیه ۱۱). و در این گفتارش ایمان و علم را عامل بلند شدن و بالا رفتن دانسته و از تاثیر عمل صالح سکوت کرده. از این آیه روشن‌تر آیه زیر است که می‌فرماید: "إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ"؛ کلمه‌های پاک (که همان عقائد حقه است) به سوی خدا بالا می‌رود، و عمل صالح آن را در

بالا رفتن مدد می‌کند (فاطر (۳۵) / آیه ۱۰) البته همه اینها در باره هدایت است که کار ایمان است، و اما نعمت‌های بهشتی امری است که اعمال صالح در آن دخالت دارد، هم چنان که اعمال زشت دخالت در انواع عذاب دارد، خدای تعالی درباره مؤمنینی که اعمال صالح دارند می‌فرماید: "تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ"؛ در بهشت‌های نعیم، از زیر آنان نهرها روان است (یونس (۱۰) / آیه ۹). و در باره کفار می‌فرماید: "أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ"؛ اینان جایشان آتش است به سزای آن اعمالی که می‌کردند. (یونس (۱۰) / آیه ۸).

[محبت خالص مؤمنین به خدای تعالی، و تسبیح او، و تحیت و درود آنان به یکدیگر در

جنات نعیم]

انسان متدبر باید توجه داشته باشد که خدای تعالی در میان همه منازل قرب، پاداش کسانی را که به وسیله ایمان خود هدایت یافتند جنات نعیم ذکر کرده، و در میان همه نعمت‌های بهشتی انهار را نام برده که در بهشت از زیر آنان جاری است، ما در تفسیر آیه شریفه: "صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ"؛ راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی (حمد (۱) / آیه ۷) و در تفسیر آیه شریفه: "فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ"؛ آنان همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده (نساء (۴) / آیه ۶۹).

گفتیم که در قرآن کریم نعمت به معنای حقیقی همانا ولایت الهی است، و یکی از چیزهایی که خدای تعالی اولیای مقربین خود را به آن اختصاص داده، نوعی از شراب بهشت است که با نوشاندن آن شراب به ایشان احترامشان کرده است. مثلاً فرموده: "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا" (انسان (۷۶) / آیات ۵-۶)؛ یعنی محققا ابرار از جامی خواهند نوشید که مزاج کافور دارد، از چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند، چشمه‌ای که خود آنان آن را به نوعی ناگفتنی بجوشش در می‌آورند، و نیز فرموده: "إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ... يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ... عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا

الْمُقَرَّبُونَ" (مطففین (۸۳) / آیات ۲۲-۲۸)؛ یعنی محققا ابرار در نعیم خواهند بود ... و از شرابی سر به مهر خواهند نوشید ...، چشمه‌ای که تنها مقربین از آن - و یا به آن می‌نوشند.

" دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"؛ گفتار آنها در بهشت این است که: خداوندا، منزهی تو! و تحیت آنها در آنجا: سلام؛ و آخرین سخنشان این است که: حمد، مخصوص خدا پروردگار عالمیان است. (یونس (۱۰) / آیه ۱۰) اولین کرامتی که خدای سبحان به اولیایش - یعنی همانهایی که در دل‌هایشان غیر خدا نیست و غیر خدا کسی امورشان را تدبیر نمی‌کند - کرده این است که دل‌هایشان را از محبت غیر خودش پاک می‌کند، تا به آنجا که غیر خدا را دوست نمی‌دارند و جز به خدا به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشند و جز در راه او قدمی بر نمی‌دارند.

پس، اولیاء خدا منزه از هر شریکی برای خدا هستند، یعنی هیچ چیز دیگر دل‌های آنان را به سوی خود نمی‌کشد، و از یاد خدا غافل نمی‌سازد، و هیچ شاغلی آنان را از پروردگارشان به خود مشغول نمی‌کند. و این منزه بودن دل‌هایشان همان تنزیهی است که آنان نسبت به خدای تعالی دارند.

آری، اولیاء خدا، پروردگار خود را از هر چیزی که لایق به ساحت قدس او نیست منزه می‌دارند، چه شریک در اسم و چه شریک در معنا، و چه نقص، و چه عدم. و نیز تسبیح آنان درباره پروردگارشان تنها تسبیح به زبان و صرف گفتن "سبحان الله" نیست، بلکه تسبیح‌شان هم به زبان، هم به عمل و هم به قلب می‌باشد، چون تسبیح اگر کمتر از این و در مرحله‌ای پایین‌تر از این باشد تسبیحی آمیخته با شرک است، هم چنان که خدای تعالی فرموده: "وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ" (یوسف (۱۲) / آیه ۱۰۶) یعنی بیشتر مردم به خدا ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه در عین حال مشرکند. و این اولیاء خدا که خدای تعالی دل‌هایشان را از پلیدی محبت غیر خود - که دل را مشغول از ذکر خدا می‌سازد - پاک ساخته و از محبت خویشتن پر نموده است، اراده نمی‌کنند مگر خود خدا را، چون خدای تعالی خیری است که

شری با آن نیست، آری " وَ اللَّهُ خَيْرٌ! " و خدا بهتر است (طه (۲۰) / آیه ۷۳) و نیز اولیای خدا با دل‌های مالا مال از خیر و سلام خود با احدی روبرو نمی‌شوند مگر بخیر و سلام. بله، مگر آنکه طرف مقابل کسی باشد که خیر و سلام را مبدل به شر و ضرر سازد، که در این صورت اولیای خدا نیز با شر، با آنان برخورد می‌کنند. همان‌طوری که قرآن کریم، شفاء قلوب است برای کسانی که خواهان شفاء از آن باشند و لیکن برای ظالمین ثمره‌ای جز بیشتر شدن گمراهی ندارد.

و نیز اولیای خدا و دارندگان چنین قلبی طاهر به هیچ چیز و هیچ حادثه‌ای بر نمی‌خورند مگر آن‌که آن را نعمتی از نعمت‌های خدا یافته، با دید نعمت به آن می‌نگرند، نعمتی که از صفات جمال خدا و معانی کمال او حکایت دارد و عظمت و جلال او را بیان می‌کند، در نتیجه اگر چیزی را توصیف می‌کنند- بدان جهت است که آن را یکی از نعمت‌های خدا می‌بینند، و جمال خدا- در اسماء و صفاتش- را در آن چیز مشاهده می‌کنند، و در هیچ چیز از پروردگار خود غافل و دستخوش فراموشی نمی‌شوند- قهرا این توصیفشان از آن چیز توصیف پروردگارشان است، به افعال و صفات جمیل و در نتیجه ثنائی است از آنان بر خدا و حمدی است از ایشان برای خدا، چون حمد چیزی جز ثناء به فعل اختیاری جمیل نمی‌باشد.

این است وضع اولیای خدای تعالی ما دام که در دنیایند، یعنی در دار عمل قرار دارند، و در امروزشان برای فردایشان جد و جهد دارند، و اما بعد از آنکه از این خانه خارج شده، به لقاء پروردگارشان رسیدند و خدای تعالی وعده‌هایی که به آنان داده بود بطور کامل به آنان داده، و در رحمت و در دار کرامت خود جایشان داد، و در آن هنگام نورشان را تمام می‌کند همان نوری را که در دنیا فقط به آنان داده بود، و قرآن کریم وضع آن روز آنان را چنین حکایت می‌کند:

" نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا " (تحریم (۶۶) / آیه ۸) یعنی نورشان در پیشاپیش آنان و در سمت راستشان در حرکت است، می‌گویند: پروردگارا نور ما را برای ما به حد کمال و تمام برسان.



در این جا است که خدای تعالی شرابی طهور به آنان می‌چشاند و با آن، سریره و باطنشان را از هر شرک آشکار و پنهانی پاک می‌کند، و در نور علم و یقین غرقشان می‌سازد، و از اقیانوس دلشان چشمه‌های حکمت بر زبان‌های‌شان جاری می‌کند، در نتیجه نخست خدای تعالی را تسبیح و تنزیه نموده، سپس به رفقایشان که همان انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین اند سلام می‌کنند، آن گاه خدا را با رساترین وجه و به بهترین بیان حمد و تسبیح و ثنا می‌گویند.

این، آن مطالبی است که دو آیه شریفه مورد بحث قابل انطباق بر آنها هست اینک این دو آیه را جمله جمله معنای کنیم: کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح می‌کنند "تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ" (یونس (۱۰) / آیه ۹)، یعنی در جنات نعیم نهرها از زیر کاخشان روان است. گفتیم که در این جمله سخن از بهشت ولایت و تطهیر دلها است، "دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ" (یونس (۱۰) / آیه ۱۰)، یعنی دعایشان در آن بهشت‌ها همه این است که بارالها تو را تسبیح می‌گوئیم. و گفتیم که در این جمله خدا را از هر نقص و حاجت و شریکی منزّه می‌دارند، و این گفتارشان بر وجه حضور است، یعنی خدا را حاضر می‌بینند و تسبیحش می‌گویند، چون اولیای خدا از پروردگار خود محجوب نیستند، "و تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ" (یونس (۱۰) / آیه ۱۰) یعنی و در آنجا درودشان به یکدیگر سلام است، که این ملاقات را به نشانه امنیت مطلق نامگذاری کردن است، گو اینکه در دنیا نیز یکدیگر را به کلمه سلام تحیت می‌گویند، و لیکن سلام در دنیا علامت امنیت نسبی و امنیتی اندک است، اما در بهشت علامت امنیت مطلق است، "وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"؛ آخرین سخنان این است که حمد و ثنا مخصوص خدا پروردگار عالمیان است. (یونس (۱۰) / آیه ۱۰) آخرین مرحله کمال علم اهل بهشت بدینجا منتهی می‌شود که خدا را بعد از تسبیح و تنزیه ثنا گویند.

در سابق در تفسیر آیه شریفه: "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"؛ حمد، مخصوص خدا پروردگار عالمیان است. (حمد (۱) / آیه ۲) نیز گفتیم که هر چند هر کسی می‌تواند به زبان بگوید "الْحَمْدُ لِلَّهِ"؛ یعنی حمد، مخصوص خداست.

ولیکن از آنجا که حمد، توصیف و ستودن خدای تعالی است، هر کسی نمی‌تواند خدای را توصیف کند، این کار تنها از بندگان مخلص خدای تعالی بر می‌آید، افراد انگشت‌شماری که خدای تعالی آنان را برای خود خالص نموده، و به کرامت قرب خود اختصاص داده و هیچ واسطه‌ای بین آنان و بین خدای تعالی نیست. به آیه زیر توجه بفرمائید که چگونه خدای تعالی را از توصیف خلق منزّه دانسته و تنها توصیف بندگان مخلص را امضاء می‌کند: "سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ" (صافات (۳۷) / آیات ۱۵۹ و ۱۶۰) یعنی منزّه است خدای تعالی از آنچه خلق در توصیفش می‌گویند، مگر توصیف بندگان مخلص او.

و به همین جهت است که می‌بینیم خدای عز و جل حمد کسی را در کلام مجیدش نقل نکرده الا حمد افراد انگشت‌شماری از انبیای گرامش را، مانند نوح، ابراهیم، محمد، داوود و سلیمان علیهم‌السلام. در گفتگوش با جناب نوح علیه‌السلام فرموده: "فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ" (مؤمنون (۲۳) / آیه ۲۸) یعنی بگو سپاس خدای را که ما را از شر قوم ستمکار نجات بخشید. و از جناب ابراهیم علیه‌السلام حکایت کرده که گفت: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ"؛ حمد خدای را که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید (ابراهیم (۱۴) / آیه ۳۹).

از آیه مورد بحث استفاده می‌شود که خدای سبحان، مؤمنین از اهل بهشت را سرانجام به بندگان مخلص خود ملحق می‌سازد، پس این آیه دلالت دارد بر وعده‌ای جمیل و بشارتی عظیم به مؤمنین (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، صص ۱۹ تا ۲۲).

سعید بن عثمان خزار گفت از ابوسعید مدائنی شنیدم می‌گفت: «كَلَّمَ ابْنُ كِتَابِ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ»؛ چنان نیست که آنها درباره معاد می‌پندارند، بلکه نامه اعمال نیکان در علیین است. و تو چه می‌دانی علیین چیست؟ نامه‌ای است رقم خورده و سرنوشتی است قطعی (مطففین (۸۳) / آیات ۱۸ الی ۲۰). نامه علیین به خیر و نیکی رقم یافته، در آن رقم به محبت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله زده‌اند (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۶۰۷).

### ۳. ثبات قدم

ابن عباس گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت خداوند به مالک دستور می‌دهد که جهنم هفت‌گانه را بیافروزد و به رضوان امر میکند بهشت هشت‌گانه را بیاراید و به میکائیل دستور می‌دهد که صراط را بر روی جهنم بکشد و به جبرئیل می‌فرماید که ترازوی عدل را برقرار نماید در زیر عرش و می‌فرماید ای محمد امت را برای حساب بیاور.

بعد دستور می‌دهد خدا که بر صراط هفت پل قرار دهند طول هر پل هفده هزار فرسخ است و بر روی هر پل هفتاد هزار ملک از مرد و زن این امت بر پل اولی می‌رسند از ولایت علی بن ابی طالب و حب اهل بیت محمد. هر کس ولایت و حب او درست باشد از پل اولی چون برق جهنده می‌گذرد و هر که اهل بیت پیامبر را دوست نداشته باشد بسر در قعر جهنم می‌افتد اگر چه اعمال نیکوی او برابر با هفتاد صدیق باشد (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۵۹۵).

از این روایتی که ذکر کردیم می‌توان این مطلب را دریافت که هر کس، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست داشته باشد در روز قیامت در پل صراط ثابت قدم خواهد بود و هیچ‌گونه لغزشی نخواهد داشت و به راحتی از آن عبور خواهد کرد و آنچه که هدف از آفرینش انسان بود (که کمال واقعی و قرب به خداوند است) خواهد رسید. اما در مقابل، کسی که به اهل بیت

پیامبر ﷺ علاقه و مهر و محبت نداشته باشد و نسبت به آنها بی اعتنا شود بلکه با دشمنان آنان باشد در روز قیامت شقی و بدبخت‌ترین افراد خواهد بود و در قعر جهنم جای خواهد گرفت که بنابر فرمایش خداوند جهنم، چه بد جایگاهی است.

#### ۴. اطاعت و تبعیت

علامه طباطبایی در المیزان درباره آیه ۱۶۵ سوره بقره می‌فرماید:

استعمال محبت در خدای تعالی استعمال حقیقی است.

استعمال محبت در خدای تعالی، در امثال آیه: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ، بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید، تا خدا هم شما را دوست بدارد) (آل عمران (۳) / آیه ۳۱) استعمال حقیقی است، برای اینکه در آیه مورد بحث جمله: أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛ عشقشان به خدا، شدیدتر است. (بقره (۲) / آیه ۱۶۵)، دلالت دارد بر اینکه محبت به خدا شدت و ضعف دارد و این محبت در مؤمنین شدیدتر است تا در مشرکین.

و اگر مراد از محبت خدا اطاعت بود و این استعمال محبت مجازی بود، معنا این می‌شد: که مشرکین هم خدا را اطاعت می‌کنند ولی مؤمنین بیشتر اطاعت می‌کنند، در حالی که مشرکین (یا خدا را اطاعت نمی‌کنند و یا) اطاعتشان در درگاه خدا اطاعت نیست.

علاوه بر جمله نامبرده در آیه مورد بحث، آیه شریفه: (قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ - تا جمله - أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، بگو اگر پدران و فرزندان ... در دل شما محبوبتر از خدا و رسولند) (توبه (۹) / آیه ۲۴)، نیز دلالت دارد بر اینکه استعمال کلمه محبت در خدا حقیقی است نه مجازی، برای اینکه حب متعلق به خدا و حب متعلق به رسول خدا ﷺ و حب متعلق به پدران و فرزندان و اموال و سایر منافع نامبرده در آیه را، از یک سنخ محبت دانسته، چون فرموده: (اگر مثلاً پולتان محبوب‌تر از خداست) و این را همه می‌دانیم که افضل و تفضیل

(بهتر، محبوب‌تر، گرم‌تر، سردتر) در جایی بکار می‌رود که مفضل و مفضل علیه، هر دو در اصل معنای کلمه شریک باشند، چیزی که هست یکی از آن دو از اصل معنا بیشتر و دیگری کمتر داشته باشد، پس در آیه ۲۴ سوره توبه هم، باید خدا محبوب باشد، تجارت هم محبوب باشد، ولی مشمولین آیه، تجارت را از خدا بیشتر دوست بدارند.

نکته دیگری که باید در آیه ۱۶۵ سوره بقره روشن گردد، این است که در آیه شریفه مشرکین را مذمت کرده به اینکه آلهه خود را دوست می‌دارند، آن چنان که خدا را دوست می‌دارند، آن‌گاه مؤمنین را مدح کرده به اینکه: خدای سبحان را بیشتر دوست می‌دارند، و از این مقابله فهمیده می‌شود که مذمت کفار بخاطر این است که محبت را میان آلهه خود و میان خدا بطور مساوی تقسیم کرده‌اند.

ملاک مدح و ذم محبت، اطاعت از محبوب است.

و چون این مقابله باعث می‌شد که شنونده خیال کند که اگر مشرکین سهم بیشتری از محبت خود را در باره خدا می‌داشتند، دیگر مذمتی متوجهشان نمی‌شد، به همین جهت در ذیل آیه، این توهم را رد کرد، و فرمود: (إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ هنگامی که عذاب الهی را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت از آن خداست. (بقره (۲) / آیه ۱۶۵) و نیز فرموده (إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا، وَ رَأَوْا الْعَذَابَ، وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ؛ در آن هنگام رهبران گمراه و گمراه کننده از پیروان خود بی‌زاری می‌جویند و کیفر خدا را مشاهده می‌کنند و دستشان از همه جا کوتاه می‌شود. (بقره (۲) / آیه ۱۶۶).

و نیز فرمود: (كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ؛ خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می‌دهد. (بقره (۲) / آیه ۱۶۷) الخ، که همه اینها دلالت دارد بر اینکه مذمتی که متوجه کفار شده، در این نبوده که چرا خدا و یا انداد را دوست می‌دارند، و خلاصه دوستی بدان جهت که دوستی است مورد مذمت نیست بلکه از جهت لازمه

آن، یعنی اتباع، مورد مذمت قرار گرفته، چون مشرکین بخاطر محبتی که به بتها داشتند، آنها را پیروی می‌کردند، باین معنا که معتقد بودند بتها نیرویی دارند که ایشان می‌توانند در جلب منافع و دفع مضارشان، از نیروی بتها استمداد بگیرند و این معنا ایشان را از پیروی حق بکلی و یا در قسمتی از امور باز داشت و چون پیروی خدا در بعضی امور و مخالفت او و پیروی از بت در بعضی دیگر، باز پیروی حق نیست، لذا در اینجا آن توهم دفع می‌شود و روشن می‌گردد که این دوستی خدا باید طوری باشد که غیر از خدا چیز دیگری در آن سهیم نباشد، و گرنه سر از شرک در می‌آورد، و اگر مؤمنین را مدح فرمود که آنها محبت بیشتری به خدا دارند، بدین جهت است که شدت محبت انحصار تبعیت از امر خدا را دنبال دارد.

ساده‌تر بگوییم، کسی که محبتش بخدا شدت یافت، متابعتش هم منحصر در خدا می‌شود توضیح اینکه مشرکین اگر بتها را دوست می‌داشتند بعنوان خدایی دوست می‌داشتند ولی مؤمنین به این عنوان جز خدا را دوست نمی‌دارند و در نتیجه اطاعتشان نیز منحصر از خدا می‌شود.

و چون این مدح مؤمنین و مذمت مشرکین، مربوط به محبت، آن هم از جهت اثرش، یعنی پیروی حق بود، لذا اگر چنانچه کسی غیر خدا را دوست بدارد، اما بخاطر اطاعت خدا در امر و نهی او دوست بدارد، به خاطر اینکه آن کس وی را به اطاعت خدا دعوت می‌کند- و اصلاً بجز دعوت باطاعت خدا کاری ندارد- در چنین موردی مذمت دوست داشتن غیر خدا، متوجه او نمی‌شود.

و به همین جهت در آیه: (قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ - تا جمله أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ بگو اگر پدرانتان و فرزندانان ... در دل شما محبوب‌تر از خدا و رسولند (توبه ۹) / آیه ۲۴)، دوستی رسول خدا ﷺ را به دوستی خدا عطف کرده و فهمانده هر چند دوستی با من که خدا هستم، یک دوستی جداگانه و دوستی پیامبر هم، دوستی جداگانه‌ای است، اما از آن جهت که دوستی نسبت به پیامبرم بخاطر دوستی من است و اثر دوستی پیغمبر که متابعت او است،

عین متابعت من است، چون خود من بشر را به اطاعت رسول دعوت نموده و به پیروی از او امر کرده‌ام، لذا دوستی پیغمبر مانند دوستی پدر و فرزند و تجارت مذموم نیست.

آیه شریفه: (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ، ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر به این منظور که باذن ما اطاعت شود) (نساء (۴) / آیه ۶۴)، و آیه شریفه (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؛ بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید، تا خدا هم شما را دوست بدارد (آل عمران (۳)، آیه ۳۱) روشنگر این معنا هستند.

و به همین مقیاس متابعت کسی که بشر را بسوی خدا هدایت می‌کند و پیروی او انسان را به خدا راه می‌نماید، مانند اهل بیته که با پیروی کردنشان و عالمی که با علمش و یا آیتی که با دلالتش و یا قرآنی که با تلاوتش، آدمی را بسوی خدا می‌کشاند، اگر محبوب کسی باشند، قطعاً بخاطر محبت به خدا است، تا کسی خدا را دوست نداشته باشد، پیروی نامبردگان را دوست نمی‌دارد، پس اگر پیروی می‌کند بخاطر این است که او را به محبوب اصلیش یعنی خدای تعالی می‌رسانند، و یا نزدیک می‌کنند.

پس با این بیان روشن شد که هر کس به غیر از خدا چیزی را دوست بداند، بدان جهت که دردی را از او دوا می‌کند، و به همین منظور او را پیروی کند، به این معنا که او را وسیله رسیدن به حاجت خود بداند و یا او را در کاری اطاعت کند که خدا بدان کار امر فرموده، در حقیقت او را شریک خدا دانسته و خدای تعالی بزودی اعمال اینگونه مشرکین را بصورت حسرتی برایشان مجسم می‌سازد. بر عکس، مؤمنین که جز خدا چیزی را و کسی را دوست نمی‌دارند و از هیچ چیز به غیر از خدا نیرو نمی‌خواهند و جز آنچه را خدا امر و نهی کرده پیروی نمی‌کنند، اینگونه اشخاص دارای دینی خالص هستند.

و نیز این هم روشن شد که حب کسی که حبش خدا و پیرویش پیروی خداست، مانند پیغمبر و آل او و علمای دینی و کتاب خدا و سنت پیغمبر او و هر چیزی که آدمی را بطور

خالصانه به یاد خدا می‌اندازد، نه شرک است، و نه مذموم، بلکه تقرب به حب او و به پیرویش، تقرب به خدا است و احترام و تعظیم او به هر صورتی که عرف تعظیمش بشمارد، از مصادیق تقوی و ترس از خداست. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۶۱۲ تا ۶۱۴).

با توجه به آیه ۳۱ سوره آل عمران باید گفت که محبت، تنها یک علاقه قلبی و خالی از هرگونه اثر نیست، بلکه باید آثار آن نیز در عمل انسان منعکس شود. پس کسی که مدعی عشق و علاقه به خدای متعالی است، یکی از آثار آن این است که از پیامبر و اهل بیت او اطاعت و تبعیت کند چرا که عشق و محبت به پیامبر و اهل بیت او در راستای محبت به خداست.

بنابراین، هر کس اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام را دوست داشته باشد لاجرم از آنها تبعیت و پیروی خواهد کرد، چرا که این دو ملازم همدیگرند عشق و محبت ورزیدن به آنها لازمه‌اش این است که از اوامر و نواهی آنها نیز اطاعت و پیروی بکنی. چنانچه امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي»؛ آیا دین جز محبت است سپس امام این آیه را تلاوت فرمود که اگر خدا را دوست دارید پس پیامبرش را اطاعت و تبعیت کنید. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۳۲۷).

و باز در حدیث دیگری چنین هست که: «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ» (مجلسی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱۳، ص ۱۹۵) یعنی هر کس با خداوند باشد و در کنار آن با پیامبر علیه‌السلام و اهل بیت او نیز باشد؛ یعنی آنان را دوست داشته باشد و به فرمایشات آنان پایبند باشد، هر چه که آنها امر فرمودند به آن عمل بکند و هر آنچه که از آن نهی فرمودند، از آن اجتناب بجوید و در یک کلام تابع فرمایشات آنان باشد، در این صورت است که خداوند و هم‌چنین پیامبر علیه‌السلام و اهل بیت او با او خواهند بود، یعنی او را دوست خواهند داشت و در سخت‌ترین لحظات این جهان و جهان دیگر به کمک او خواهند آمد و دست او را گرفته به مقام قرب به درگاه خدای متعالی



خواهند رساند. این طریق وصول انسان به کمال واقعی و سعادت ابدی است که به توسط عشق و محبت به خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام حاصل می‌شود.

مطابق معنی آیه مذکور می‌توان به این نتیجه رسید که اگر محبت به خدا و به دنبال آن محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او داشتید و اثرات آن در عمل و زندگی شما آشکار شد خدا، پیامبر و اهل بیت او هم شما را دوست می‌دارند و به دنبال این دوستی اثراتش در مناسبات آنها با شما آشکار می‌گردد؛ یعنی الطاف و عنایات آنان شامل حالتان خواهد شد، گناهانتان را خواهند بخشید، شما را مشمول برکت و رحمتشان قرار خواهند داد و ... .

صاحب المیزان علامه طباطبایی می‌فرماید:

لازمه دوست داشتن خدا، قبول دین او و اطاعت و تسلیم در برابر اوست.

کسی که خدا را دوست می‌دارد، باید به قدر طاقت و کشش ادراک و شعورش، از دین او پیروی کند و دین نزد خدا اسلام است و اسلام همان دینی است که سفرای خدا مردم را به سوی آن می‌خوانند و انبیایش و رسولانش به سوی آن دعوت می‌کنند و مخصوصاً آخرین ادیان الهی، یعنی دین اسلام که در آن اخلاصی هست که ما فوق آن تصور ندارد، دین فطری است که خاتم همه شرایع و طرق نبوت است، و با رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مساله نبوت ختم گردید و این نکته‌ای که ما تذکر دادیم مطلبی است که هیچ متدبر در قرآن، در آن مطلب تردید نمی‌کند.

و چگونه ممکن است تردید کند، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله طریقه و راهی را که پیموده، راه توحید و طریقه اخلاص معرفی نموده است، چون پروردگارش او را دستور داده که راه خود را چنین معرفی کند و فرموده: " قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ، أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي، وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ " (یوسف (۱۲) / آیه ۱۰۸) یعنی (ای رسول ما) بگو طریقه و روش من و پیروانم این است که خلق را با بصیرت و بینایی به خدا دعوت کنم، خداوند منزله

است و من از مشرکین نیستم. که در این آیه سبیل خود را عبارت دانسته از دعوت به سوی خدا با بصیرت، و پرستش خالصانه و بدون شرک پس سبیل پیامبر اسلام دعوت و اخلاص و پیروی او در این دعوت و اخلاص است.

پس دعوت و اخلاص بالاصاله صفت خود آن جناب و به تبع صفت پیروان او است.

آن گاه در آیه: "ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيحَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا"؛ سپس تو را بر شریعت و آیین حقی قرار دادیم از آن پیروی کن (جائیه (۴۵) / آیه ۱۸) می‌فرماید: شریعتی را که تشریح کرده تبلور دهنده این سبیل، یعنی سبیل دعوت و اخلاص است.

و نیز در آیه: "فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ"؛ اگر با تو به گفتگو و ستیز برخیزند با آنها مجادله مکن و بگو من و پیروانم در برابر خدا تسلیم شده ایم (آل عمران (۳) / آیه ۲۰)، آن سبیل را برای بار دوم روش تسلیم خدا شدن خوانده: و در آیه شریفه: "وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ"؛ این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید (انعام (۶) / آیه ۱۵۳). روش اسلام را به خودش نسبت داده، و آن را صراط مستقیم خود خوانده است.

پس با این بیان و این آیات روشن گردید که اسلام یعنی شریعتی که برای پیامبر اسلام تشریح شده، (و عبارت است از مجموع معارف اصولی و اخلاقی و عملی و سیره آن جناب در زندگی)، همان سبیل اخلاص است، اخلاص برای خدای سبحان که زیر بنایش حب است پس اسلام دین اخلاص و دین حب است.

و از بیانات طولانی گذشته معنای آیه مورد بحث ما روشن می‌گردد و معلوم می‌شود آیه: "قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ" (معنای آیه در بالا ذکر شد) چه معنایی دارد، پس مراد از آیه این شد که اگر می‌خواهید در عبادت خود خالص شوید و عبادت شما بر اساس حب حقیقی باشد، این شریعت را که زیر بنایش حب است و تبلور دهنده اخلاص و اسلام می‌باشد و صراط مستقیم خدا است و سالک خود را با نزدیک‌ترین راه به خدا می‌رساند، پیروی

کنید، که اگر مرا در سبیل و طریقه‌ام که چنین وضعی دارد پیروی کنید، خدای تعالی شما را دوست می‌دارد و همین بزرگ‌ترین بشارت برای محب است، در اینجا است که آنچه را می‌خواهید می‌یابید، و همین است آن هدف واقعی و جدی که هر محبی در محبتش به دنبال آن است، این آن مطلبی است که آیه شریفه با اطلاقش آن را افاده می‌کند.

و اما اگر از اطلاقش صرف‌نظر نموده و وقوعش را بعد از آیاتی در نظر بگیریم که از دوستی با کفار نهی می‌کرد و بخواهیم ارتباطش را با آن آیات حفظ کنیم، و در نظر بگیریم که در معنای ولایت، دوستی بین ولی و متولی برقرار است، نتیجه می‌گیریم که آیه شریفه می‌خواهد بشر را از همین راه ولایت به پیروی رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کند.

البته در صورتی که در دعوی ولایت خدا صادق بوده و به راستی از حزب خدا باشند، می‌فرماید ولایت خدا با پیروی کفار و تابع هوا و هوس‌های آنان شدن، نمی‌سازد، ولایت هم که جز با پیروی معنا ندارد، پس اگر واقعا دوستدار خداوند، باید پیامبر او را پیروی کنند نه مال و جاه و مطامع و لذاتی را که نزد کفار است، در آیه زیر که فرموده: "ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ، فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، إِنَّهُمْ لَنُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ" (جاثیه (۴۵) / آیات ۱۸-۱۹)؛ یعنی سپس ما تو را بر طریقه‌ای از دین قرار دادیم، پس همان را پیروی کن، و هیچگاه پیرو هوای نفس مردم (مشرک) نادان نباش که آنان ذره‌ای تو را از خداوند بی‌نیاز نمی‌کنند، و بدرستی که بعضی از ستمکاران دوست و مددکار یکدیگرند و خدا سرپرست مردم با تقوا است.

توجه می‌کنید که چگونه در آیه دوم از معنای اتباع به معنای ولایت منتقل می‌شود.

پس بر کسی که مدعی ولایت خدا و دوستی او است واجب است که از رسول او پیروی

کند تا این پیرویش به ولایت خدا و به حب او منتهی شود.

و اگر در آیه مورد بحث به جای ولایت خدا حب خدا را آورده، جهتش این است که اساس، و زیربنای ولایت "حب" است و اگر تنها به ذکر حب خدا اکتفاء نمود و سخنی از حب رسول و سایر دوستان خدا نکرد، برای این بود که در حقیقت ولایت و دوستی با رسول خدا و مؤمنین، به دوستی خدا برگشت می‌کند.

" قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ "؛ بگو از خدا و فرستاده اش پیروی کنید (آل عمران (۳) / آیه ۳۲) در حالی که آیه قبلی مردم را دعوت می‌کرد به پیروی از رسول و پیروی که معنای لغویش دنبال روی است وقتی فرض دارد که متبوع در حال رفتن به راهی باشد و تابع، دنبال او، آن راه را برود و راهی که رسول خدا می‌رود صراط مستقیم است که صراط خداست و شریعتی است که او برای پیغمبرش تشریح کرده و اطاعت آن جناب را در پیمودن آن راه بر مردم واجب ساخته، با این حال برای بار دوم در این آیه نیز معنای پیروی رسول را در قالب عبارت: "اطاعت او کنید" تکرار فرمود تا اشاره کرده باشد به اینکه سبیل اخلاص که همان راه رسول است عینا همان مجموع اوامر و نواهی و دعوت و ارشاد او است.

پس پیروی از رسول و پیمودن راه او، اطاعت خدا و رسول او است در شریعتی که تشریح شده، و شاید اینکه نام خدا را با رسول ذکر کرد برای اشاره به این باشد که هر دو اطاعت یکی است، و ذکر رسول با نام خدای سبحان برای این بود که سخن در پیروی آن جناب بود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، صص ۲۴۸ تا ۲۵۲).

از این مطالبی که گفته شد می‌توان فهمید که چون اهل بیت علیهم‌السلام، جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خدا در روی زمینند دوستی و محبت به اهل بیت، دوستی پیامبر و دوستی خداست پس هر کس اهل بیت را دوست داشته باشد باید از آنها تبعیت بکند چرا که از تاثیرات محبت به اهل بیت علیهم‌السلام، تبعیت کردن از آنهاست.

از جابر از امام صادق علیه السلام هست که علی علیه السلام می فرماید خداوند در قرآن فرموده: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا؛ کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و کسی که سرباز زند، تو را نگهبان او نفرستادیم (نساء (۴) / آیه ۸۰). پس طاعت خود را به طاعت او و معصیت خود را به معصیت او قرین ساخت، و این دلیل است بر آنچه بدو تفویض شده و گواه است بر هر که از او پیروی نموده یا نافرمانی کرده است، و این حقیقت را در چند آیه از قرآن بزرگ بیان نموده است. خداوند در مقام تشویق در پیروی از او و ترغیب و تصدیق به قبول دعایش می فرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ؛ بگو اگر خدا را دوست می دارید، مرا پیروی کنید، تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد (آل عمران (۳) / آیه ۳۱).

بنابراین پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آل او دوستی با خدا است و خشنودی او موجب آمرزش گناهان و کمال کامیابی و وجوب بهشت است، و روگردانیدن از او موجب کشمکش با خدا و خشم و قهر خداوندی و دوری از اوست، که سرانجام در دوزخش جای دهد، و این سخن خداوند است که می فرماید: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ؛ و هر کس از گروههای مختلف به او کافر شود آتش وعده گاه اوست. (هود (۱۱) / آیه ۱۷). مقصود از آن انکار و نافرمانی است (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۶۰۹).

عشق و علاقه انسان به چیزی حتماً به خاطر این است که کمالی در آن یافته است، هرگز انسان به موجودی که هیچ نقطه قوتی در آن نیست عشق نمی ورزد. بنابراین عشق انسان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او به خاطر این است که آنان منبع و سرچشمه اصلی هر نوع کمالی هستند. مسلماً چنین وجودی تمام برنامه‌ها و دستورهایش نیز کامل است و در این حال چگونه ممکن است انسانی که عاشق کمال و سعادت است از آن برنامه‌ها سرباز زند و عمل نکند و اگر سرباز زند آیا نشانه عدم واقعیت عشق و محبت او نیست؟ آنها که سر تا پا آلوده گناه هستند، با این حال قلب خود را مملو از عشق به خدای متعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله،

امیرمومنان علیه السلام و فرزندان آن می‌دانند و یا عقیده دارند که ایمان و عشق و محبت تنها به قلب است و ارتباطی با عمل ندارد از منطق اسلام به کلی بیگانه است. چون که محبت واقعی خودش را در عمل نشان می‌دهد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ؛ کسی که گناه می‌کند خدا را دوست نمی‌دارد. سپس این شعر معروف را قرائت فرمود:

تَعْصِي الْإِلَهِ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ      هَذَا لَعْمَرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ  
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ      إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ

«معصیت پروردگار می‌کنی، با این حال اظهار محبت او می‌نمایی به جانم سوگند این کار عجیبی است!

اگر محبت تو صادقانه بود، اطاعت فرمان او می‌کردی زیرا کسی که دیگری را دوست می‌دارد از فرمان او پیروی می‌کند». (مجلسی، ج ۱، ص ۵۵۷).

با بیانات مذکور این‌طور به نظر می‌رسد که هر کس به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او عشق و علاقه داشته باشد حتماً از فرمایشات آنان اطاعت و پیروی خواهد کرد، اوامر آنان را انجام و نواهی آنان را ترک خواهد نمود. چرا که هر کس مدعی محبت به آنان باشد، باید با اطاعت از فرمان آنان این محبت را در عمل اثبات کند و این اطاعت کردن باعث به کمال واقعی رسیدن و سعادت‌مندی انسان منجر خواهد شد.

عشق و علاقه و محبت از جانب عبد، رغبت نفس او به یک شیء است به خاطر کمالی که در آن شیء یافته است به گونه‌ای که این محبت، انسان را به آن شیء نزدیک می‌کند و محبت از جانب خدا رضایت او به عبد و کشف حجاب از قلب او است. و عبد زمانی که یقین کند کمال حقیقی فقط خداست و هر کمالی را که برای خود و یا برای دیگری می‌بیند از جانب خداست و به واسطه خداست و به سوی خدا باز می‌گردد و در خداست در این صورت فقط ابراز

محبت او برای خدا خواهد بود و مقتضای این بینش این است که عبد اراده می‌کند که از خدا اطاعت بکند و رغبت پیدا کرده که در مسیر آنچه او را به خدا نزدیک می‌کند، گام بردارد.

پس نشانه عشق و محبت، اراده اطاعت کردن و عبادت نمودن و تلاش وافر کردن در رابطه با امتثال و تبعیت از کسی است که او وسیله برای رسیدن به معرفت خدای تعالی است و ابراز محبت نسبت به کسی که او عارف به خدا و محب خدای تعالی است و محبوب خداست.

بنابراین کسی که اینها، صفات اوست فقط به این صفات به واسطه اطاعت می‌رسد خودش هم اطاعت بر وجهی خاص و از شخصی خاص که همان رسول خدا است و نیز کسی که جا پای ایشان نهاده است (یعنی اهل بیت (ع)) پس کسی که خدا را دوست دارد ناچار باید در عبادتش و سیره اش و اخلاقتش و حالاتش از پیامبر و جانشینان وی تبعیت کند تا این که خدای تعالی او را دوست داشته باشد و به واسطه این تبعیت است که تقرب الی الله حاصل می‌شود و به واسطه این تقرب محبت خدا نسبت به او حاصل می‌شود چنانچه خداوند در حدیث قدسی فرموده است: *إِنَّ الْعَبْدَ لِيَتَقَرَّبَ إِلَيَّ بِالنَّوْفَلِ حَتَّىٰ أَحْبَبَهُ*؛ (بهایی، ص ۴۴۱) همانا بنده به من نزدیک می‌شود به وسیله نوافل تا اینکه او را دوست می‌دارم.

و هم‌چنین از آن جهت که رسول خدا حبیب خداست پس هر کس ادعای محبت خدا را دارد باید ملازم با محبت رسول باشد چرا که *محبوبُ المحبوبِ محبوبٌ*، و محبت رسول فقط به واسطه تبعیت از او و پیمودن راه او در قول و عمل و خلق و حالت و سیره و عقیده است و این راه پیموده نمی‌شود مگر به واسطه این تبعیت چونکه تبعیت، قطب محبت و مظهر محبت است.

پس کسی که از پیامبر خدا متابعت نکند و سهمی از تبعیت نداشته باشد از محبت هیچ نصیبی نخواهد داشت و اما کسی که به حق از پیامبر متابعت کند باطن او و سرّ و قلب و نفس او با باطن و سرّ و قلب و نفس پیامبر سنخیت پیدا کرده است. چرا که پیامبر مظهر محبت

خداست پس لازم می‌آید به واسطه این محبت (محبت پیامبر) یک حظی از محبت خدای سبحان به اندازه ظرفیت شخص و به اندازه بهره او در متابعت ایجاد شود.

پس محبت خدای سبحان بر او و جریان آن از باطن رسول، به صورت نوری به جانب اوست پس شخص محبوب خدا، مُحَبَّ اوست و کسی که از خدا متابعت نکند و باطنش با باطن رسول مخالفت داشته باشد از صفت محبوبیت دور می‌گردد. و از بین رفتن محبت از قلبش سریع‌تر از آن چیزی است که فکر می‌کند به خاطر آنکه کسی را که خدا دوست نداشته باشد مُحَب خدا هم نیست. و در حکم رسول خدا است تمام کسانی که خدا و رسول او امر به محبت و پیرویش نموده‌اند که آنها ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند.

## ۵. تقرب به درگاه خدا

علامه طباطبایی درباره پاسخ به یک شبهه در مورد توسل به معصومین و اولیاء اللّه (علیهم‌السلام) و اظهار محبت به ایشان می‌فرماید:

چه بسا اشخاصی این‌طور بیندارند اینکه در ادعیه، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آل معصومینش شفیع قرار داده شده‌اند و به حق آنان از خدای تعالی درخواست شده و همچنین زیارت قبور آن حضرات و بوسیدن ضریحشان و تبرک جستن به تربتشان و تعظیم آثارشان همه مصادیقی است از شرکی که در شرع از آن نهی شده و همان شرک وثنیت است، و استدلال کرده‌اند به اینکه، این‌گونه توجیه عبادی در حقیقت قائل شدن به تاثیر ربوبی برای غیر خدای تعالی است و این خود شرک است، و مگر بت‌پرستان چه می‌کردند؟ آنها نیز می‌گفتند: این بت‌ها شفعا ما در درگاه خدای سبحانند و ما اگر بت‌ها را می‌پرستیم برای این منظور است که ما را قدمی به درگاه خدا نزدیک سازند. و چه فرق است در پرستش کردن غیر خدا بین اینکه آن غیر خدا



پیغمبری باشد و یا ولیی از اولیای خدا باشد و یا جباری از جباران و یا غیر ایشان، همه این پرستش‌ها شرکی است که در شرع از آن نهی شده.

لیکن این اشخاص از چند نکته غفلت کرده‌اند: اول اینکه ثبوت تاثیر برای غیر خدا چه تاثیر مادی و چه معنوی ضروری است و نمی‌توان آن را انکار کرد، خود خدای تعالی در کلام مجیدش تاثیر را با همه انواعش به غیر خدای تعالی نسبت داده و مگر ممکن است غیر این باشد؟ با اینکه انکار مطلق آن ابطال قانون علیت و معلولیت عمومی است که خود رکنی است برای همه ادله توحید، و ابطال قانون مذکور، هدم بنیان توحید است.

آری، آن تاثیری که خدای تعالی در کلام مجیدش از غیر خدای تعالی نفی کرده تاثیر استقلالی است که هیچ موحدی در آن سخنی ندارد، هر مسلمان موحدی می‌داند که هندوانه و سردیش، عسل و گرمیش در مزاج، از خدای تعالی است، او است که هر چیزی را آفریده و اثرش را نیز خلق کرده. و هیچ موحدی نمی‌گوید که: عسل در بخشیدن حرارت به بدن حاجتی به خدای تعالی ندارد. و اما اینکه بگوییم: نه هندوانه سرد است و نه عسل گرم، و نه آب اثر سردی دارد و نه آتش اثر حرارت، در حقیقت بدیهیات عقل را انکار کرده و از فطرت بشری خارج شده‌ایم، خوب وقتی خدای تعالی بتواند به فلان موجود، فلان اثر و خاصیت را ببخشد چرا نتواند به اولیای درگاهش مقام شفاعت و وساطت در آمرزش گناهان و برآمدن حاجات را ببخشد و حتی در تربت آنان اثر شفا بگذارد؟

کسانی که به اهل شفاعت یعنی به اولیای خدا متوسل می‌شوند کارشان بدون دلیل نیست آنها می‌دانند که اولاً خدای تعالی در کلام مجیدش به افرادی که مرضی درگاهش باشند مقام شفاعت داده و فرموده: "وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ" (زخرف (۴۳) / آیه ۸۶). یعنی این خدایان دروغین که مشرکین آنان را می‌خوانند مالک مقام شفاعت نیستند، مگر کسانی که بدانند و بر توحید حق گواهی دهند.

و نیز فرموده: "وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ" (انبیاء (۲۱) / آیه ۲۸) یعنی و هرگز مقربان درگاه الهی برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر اینکه خدا راضی باشد.

و اگر در درخواست‌هایشان خدای تعالی را به جاه آن حضرات و به حق آنان سوگند می‌دهند در این عمل خود، دلیل دارند و آن کلام خود خدای تعالی است که می‌فرماید: "وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ" (صافات (۳۷) / آیات ۱۷۱-۱۷۳) یعنی فرمان ما به سود بندگان مرسل ما از ازل چنین بوده است که تنها آنان منصورند و اینکه تنها لشکر ما غالبند. و نیز می‌فرماید:

"إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا" (غافر (۴۰) / آیه ۵۱) یعنی ما بطور حتم، رسولان خود و آنهایی که به آنان ایمان آورده‌اند یاری می‌کنیم.

و اگر آن حضرات را تعظیم می‌کنند و با زیارت قبورشان و بوسیدن ضریح‌شان اظهار محبت نسبت به آنان می‌کنند و با تربت آنان تبرک می‌جویند، برای این است که این اعمال را مصادیقی برای تعظیم شعائر می‌دانند و به آیه شریفه "وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَىٰ الْقُلُوبِ" (حج (۲۲) / آیه ۳۲) یعنی و کسی که شعائر خدا را تعظیم می‌کند این از تقوای دل او است، و به آیه مودت ذی القربی و به آیات دیگر و روایات سنت، تمسک می‌کنند.

پس چنین کسی که این‌گونه اعمالی را انجام می‌دهد، می‌خواهد وسیله‌ای به درگاه خدا برده و به آیه شریفه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ" (مائده (۵) / آیه ۳۵) یعنی ای اهل ایمان از خدا بترسید و به او توسل جویند. عمل کرده باشد، پس این خود خدای تعالی است که ابتغاء وسیله به آن حضرات را تشریح کرده و دوست داشتن آنان و تعظیمشان را واجب فرموده و همین دوستی و تعظیم را وسائلی به درگاه خود قرار داده است و معنا ندارد که خدای تعالی محبت به چیزی و تعظیم آن را واجب کند و در عین حال آثار آن را تحریم نماید.

بنا بر این هیچ مانعی در این کار نیست که کسی از راه دوستی انبیاء و امامان الهی و تعظیم امر آنان و سایر آثار و لوازمی که برای محبت و تعظیم هست به درگاه خدا تقرب بجوید، البته این در صورتی است که دوستی و تعظیم و بوسیدن ضریح و سایر آثار محبت، جنبه توسل و استشفاع داشته باشد نه اینکه این امور و این اشخاص را مستقل در تاثیر بدانند و یا این اعمال جنبه پرستش داشته باشد.

### فرق بین شرک و استشفاع

و ثانیاً از فرقی که بین شرک و استشفاع هست غفلت ورزیده‌اند، و به عبارتی ساده‌تر اینکه نتوانسته‌اند فرق بگذارند بین اینکه کسی غیر خدا را بپرستد تا او نزد خدا شفاعت کند و یا به خدا نزدیکش کند و بین اینکه تنها خدا را بپرستد و غیر خدا را شفیع درگاه او قرار دهد و با دوستی کردن به غیر خدا به درگاه خدا تقرب بجوید، که در فرض اول به غیر خدای تعالی استقلال داده و عبادت را خالص برای غیر خدا کرده که این خود شرک ورزیدن در عبودیت است و در صورت دوم استقلال را فقط و فقط به خدای تعالی داده و او را مخصوص به عبادت کرده و احدی را شریک او قرار نداده است.

و اگر خدای تعالی مشرکین را مذمت فرموده، برای این است که گفته بودند: " مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى " (زمر ۳۹) / آیه ۳ یعنی ما غیر خدا را می‌پرستیم تا آنها ما را به خدای تعالی نزدیک کنند. که این گفتارشان ظاهر در این است که به غیر خدا استقلال داده‌اند و در عبادت تنها همان غیر خدا را در نظر می‌گیرند نه خدای تعالی را و اگر گفته بودند: ما تنها خدا را می‌پرستیم و در عین حال از ملائکه و یا رسولان و اولیای خدا امید داریم که با اذن خدا ما را شفاعت کنند و کمبود ما را جبران نمایند. و یا گفته بودند: ما به این نامبردگان توسل می‌جوئیم و آنان را به درگاه خدا وسیله قرار می‌دهیم و شعایرش را تعظیم می‌کنیم و اولیایش را دوست می‌داریم، هرگز مشرک نبودند بلکه شرکای آنان همان جنبه را می‌داشت که کعبه در

اسلام دارد یعنی وجهه عبودیت آنان واقع می‌شد نه معبود، همانطور که کعبه وجهه عبودیت مسلمین است نه معبود آنان بلکه مسلمین خدای تعالی را روبروی آن عبادت می‌کنند.

و من نمی‌فهمم این آقایان در باره حجر الاسود و استحباب بوسیدن آن و دست مالیدن به آن را در اسلام چگونه توجیه می‌کنند؟ و همچنین در باره خود کعبه چه می‌گویند؟ آیا طواف پیرامون کعبه و بوسیدن و استلام حجر شرکی است که در اسلام استثناء نشده؟- که مساله شرک، حکم ضروری عقلی است و قابل تخصیص و استثناء نیست- و یا می‌گویند: این کار فقط عبادت خدا است (و کعبه) و حجر الاسود حکم طریق و جهت را دارد؟ اگر این را می‌گویند، از ایشان می‌پرسیم پس چه فرقی بین سنگ کعبه و بین غیر آن هست؟ اگر تعظیم غیر خدا بر وجه استقلال دادن به آن غیر نباشد و جنبه پرستش نباشد، چرا شرک شمرده شود؟ و تمامی روایات و آیاتی که بطور مطلق به تعظیم شعائر الهی و تعظیم رسول خدا ﷺ و دوست داشتن آن جناب و مودت با حضرتش و حب اهل بیتش و مودت آنان سفارش کرده و همچنین سفارشات دیگری از این قبیل، سفارش‌هایی است که بجا و هیچ اشکالی در آنها نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، صص ۴۳۶ تا ۴۴۰).

نکته مهمی که نباید از آن غفلت نمود این است که کلمه «وسیله» در آیه قبلی در اصل به معنی تقرب جستن و یا چیزی که باعث تقرب به دیگری از روی علاقه و رغبت می‌شود می‌باشد. بنابراین وسیله معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار می‌شود، شامل می‌گردد که مهم‌ترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم ﷺ و جهاد و عبادات همچون نماز و زکات و روزه و زیارت خانه خدا و همچنین صلح و انفاق در راه خدا و همچنین هر کار نیک و خیر می‌باشد.

همان طور که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: بهترین چیزی که به وسیله آن می‌توان به خدا نزدیک شد ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خداست که قله کوهسار اسلام است، و همچنین جمله اخلاص (لا اله الا الله) که همان فطرت توحید است، و بر پا

داشتن نماز که آیین اسلام است، و زکات که فریضه واجبه است، و روزه رمضان که سپری است در گناه و کیفرهای الهی، و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور می‌کند و گناهان را می‌شوید، و صلّه رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می‌کند، انفاق‌های پنهانی که جبران گناهان می‌نماید و انفاق آشکار که مرگ‌های ناگوار و بد را دور می‌سازد و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می‌دهد (۱۳۷۸، خطبه ۱۰۹، صص ۳۳۸ تا ۳۴۰)

و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا، که طبق صریح قرآن، باعث تقرب به پروردگار می‌گردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است، و همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آنها؛ زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می‌باشد حتی سوگند دادن به مقام پیامبران و امامان و صالحان، که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد، جزء این مفهوم وسیع است.

باید توجه کرد که هرگز منظور این نیست چیزی را از شخص پیامبر یا امام مستقلاً تقاضا کنند بلکه منظور این است که با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها که خود یک نوع احترام و اهتمام به موقعیت آنها و یک نوع عبادت است از خداوند چیزی را بخواهند این معنی اصلاً بوی شرک نمی‌دهد.

با این بیان روشن شد که اطاعت و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و گام نهادن در جای گام آنان که ملازم با محبت و عشق و علاقه به آنان می‌باشد داخل در مفهوم «وسیله» است. بنابراین اطاعت و پیروی از آنان باعث تقرب به سوی درگاه خدای سبحان (که همان کمال حقیقی است) خواهد شد.

## نتیجه‌گیری

عشق و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام در رساندن انسان به کمال واقعی دارای آثار و برکاتی است که در این مختصر به این آثار از دیدگاه علامه طباطبائی و بحرانی پرداختیم:

اولین از آن آثار عبارت بود از هدایت: گفتیم که طبق فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آخرین خطبه اش می‌توان نتیجه گرفت که هر کس تا آخر عمر به اهل بیت علیهم‌السلام چنگ بزند هرگز گمراه نخواهد شد و پایش نخواهد لغزید چرا که آنان معصوم هستند و هیچ اشتباهی از آنان سر نمی‌زند و با نشان دادن راه صحیح انسان به سعادت ابدی خواهد رسید.

دومین اثر عبارت بود از سعادت ابدی (بالاترین درجات بهشت): گفتیم که کسانی که محبت به خدای متعالی و در راستای آن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت او دارند خداوند پادشاه آنان را جنات نعیم ذکر کرده است و در رحمت و در دار کرامت جای خواهد داد. که این مطلب را طبق آیات متعددی توضیح دادیم.

سومین اثر عبارت بود از ثبات قدم: نتیجه گرفتیم که هر کس حب آل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را داشته باشد در روز قیامت در پل صراط ثابت قدم خواهد بود و هیچ گونه لغزشی نخواهد داشت و به راحتی از آن عبور خواهد کرد. اما کسی که محبت به آنان را نداشته باشد در روز قیامت شقی‌ترین و بدبخت‌ترین افراد خواهد گشت و در قعر جهنم قرار خواهد گرفت.

چهارمین اثر عبارت بود از اطاعت و تبعیت: نتیجه این شد که هر کس به خدای متعالی و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت او عشق بورزد لازمه اش فرمان بردن از دستورات آنان و پیروی کردن از اوامر و نواهی آنان است چرا که کسی که مدعی محبت به آنان است باید آن را در عمل نیز اثبات کند یعنی اوامر آنان را انجام و نواهی آنان را ترک بکند.

پنجمین اثر عبارت بود از تقرب به خدای متعالی: گفتیم که هر کسی اهل بیت علیهم السلام را تعظیم و احترام می‌کند و با زیارت کردن قبورشان و بوسیدن ضریحشان اظهار محبت به آنان می‌کند و با تربت آنان تبرک می‌جوید همه برای این است که این اعمال را مصداقی برای تعظیم شعائر می‌داند که این از تقوای دل آنهاست بنابراین چنین کسی که این گونه اعمال را انجام می‌دهد به وسیله آنها می‌خواهد به درگاه خدای سبحان تقرب جوید.

## فهرست منابع

۱. بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت، جلد‌های ۱، ۲، ۴، ۵.
۲. بهایی، محمد بن حسین، منهج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح، ترجمه علی بن طیفور بسطامی، محقق حسن حسن زاده آملی، تهران، انتشارات حکمت.
۳. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، ترجمه حجت الاسلام والمسلمین سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ بیست و دوم، جلد‌های ۱، ۳، ۱۰.
۴. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۱۵ق)، تفسیر صافی، محقق: حسین اعلمی، تهران: انتشارات مکتبه الصدر، ج ۱.
۵. مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی (۱۴۰۶ق)، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، محقق: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتیاردی، قم: موسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ج ۱۳.
۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ایمان و کفر (ترجمه الایمان و الکفر بحار الانوار ج ۶۴)، ترجمه عزیزالله عطاردی قوچانی، انتشارات عطارد، ج ۱.
۷. نهج البلاغه (۱۳۷۸)، ترجمه حاج سید علی نقی فیض الاسلام، تهران: انتشارات فقیه، چاپ چهارم، خطبه ۱۰۹.